

عمر پیر عادی

۸۶، ۹، ۱۷

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۸۳۶۹

[illegible]

كبر على الشيوخ التي الصدور
 من بين يوفى لعباد الله
 على بينهم ما يستحق
 لت وأيد على الدوانا عجوز
 اناه الله الملك والحكمة
 الله لا يغير ما بقوم الآية
 ان الله يادون الله ورسوله
 وسلم يا حذيه الا ان تقضوا
 لروضا عين اليقين
 شوق بغيركم الله من فضله
 وان تكن حسنة تصاعفها
 فترى نصرا حتى حين
 هو الذي جعل لكم الارض ذكورا
 فاق لكم يا سالم
 حفا بكم مودة ورحمة

يدل على فنة العلم والفهم والعفة
 يدل على تجاوز الوعد وقضاها
 يدل على ان الترويج لا يتيسر
 يدل على قلة الأولاد
 يدل على ميل الملك والسلطان
 يدل على القبط وغلو الأعوا
 يدل على جور السلطان وظلمه
 يدل على وجود الضلالة
 يدل على وقوع الأمر الذي سأل
 يدل على كثرة المال والازرق
 يدل على الرجحان التجارة
 يدل على تأخير قدم القطار
 يدل على التسرف في غير مصلحة
 يدل على قضاء الحاجة وميل
 يدل على إيقاد الحجة والوعدة

والبيت عليك محبة من
ولن تعلموا اذا امسوا
قالوا ماذا قال بكم فالحق
بنا الله مما قالوا
انتم لهم المصودون
والاحسين الذين يخلون
نفوس قلوبكم من بعد ذلك
يوفون بالندوة يخافون
وقد بعثيكم الى بعض
واذا بشر احدكم بالاشي
عام فيبعثنا انسان
ان الله يامر بالعدل الا
كلنا ورايكم بالايه
ان هذا طوي السيقين
ووجهك فانما فاعني

يدل على صدق الموعود والمحبة
يدل على طول المحبة والشفقة
يدل على صحة الخبر وحقيقة
النبوة
يدل على بطلان التهمة وبرائة
يدل على النعم والظفر على الاعمال
يدل على الجدل والامالك
يدل على قلة العلم والمعرفة
يدل على انجاز الوعد والوفاء ^{للعبد}
يدل على صلاحية التزويج
يدل على ان المولود انشئ
يدل على الغلا وقلة الخصب
يدل على ^{حقيقة} محبوبه على السلطان
يدل على وجود الرقة والاضالة والافتن
يدل على صحة الامر ووقوعه
يدل على القرينة اخيره والاعمال

[illegible]

خود عیسی علی آزار است
فرمود آید درضا علی
که خورشید افتد کند
بسی در شهر کربلا کند
و بقال استغفار کند

[illegible][illegible]

[illegible]

ای

ای قوم من ملک عالم و سلاطین برآدم را بسیار بدو راهم مانند قیصر و ملوک و کز کرسی و تختی و جانی چیست بخدا که هیچ بادشاه و پادشاه منزه را که
 در این قوم و مدعی تر از محمد باشد در این عالم پس آنجا که بود نزدیک خیمه را یکی و دو نفر از اینان با نعلین و کفش
 از آن گفت بادشاه من این خط بر شما عرض کرد و صلاح است که قبول آنرا کنید و خدا را ناکند گفت بخدا اید من مردم را که کفش
 نعلین است با ما حفظ کنیم گفتند هر چون ترا که حضرت اولم رسیدند و زل آنرا در میان کفایت و از آنان قبل از آنکه
 بجای آید و ایکه گویان به استقبال می رود و هر آن سید عالم خود را بر سر این چنین گویند پس آنرا خود چنان حال را بر سر
 و این را از تزیین نمود این مجلس بنی غلو را فرستاد و خدا رسید اما پیش خود و در کمال عجلان آید بهر گفت ای قوم من از سید
 پیش از هر چه چون آمدی با شما و تقلید بهر یک که و الله فوقه آبا و ابناءه العلی العظیم بازگشت و حاجی را از عرض پرسیدند که گفت
 در عقب آن گروه بنی حضرت از اینان اذن طلبید نزد رسول آمد پس پیغمبر را در برید و فرمود که این گروه است که بخت فتنی و فتنه
 پس بیاید با رسول آغاز سخن کرد و در آنجا کلاه سبل بنی خود را رسید و رسول گفت که ما می بینیم شما را بر سر خدا و بر سر خود را که طلبید و سر گذارید
 این گفتن آمد و پیش از آنکه در نزد رسول گفتن از جانب قریش آمد و نام با بنی که گفت که ما از شما سبب من خود را از قریش می طلبیم
 صحابه و انصار و حضرت پیغمبر و سید عالم بنی نام را بهر سبب از قریش سبب من خود را از قریش می طلبیم و در آنجا
 میان ما و رسول خبر را بهر سبب که ما با آن اعتقاد و دوستی داریم که گفت و در آن نام با سبب که از قریش می طلبیم و در آنجا
 رسول فرمود که ای این گروه که می بینید حضرت این نام را بهر سبب که ما از شما سبب من خود را از قریش می طلبیم و در آنجا
 هر از این سبب را بهر سبب که ما از شما سبب من خود را از قریش می طلبیم و در آنجا
 گفت ای رسول الله تو کن این کلام را ای رسول الله گفت و رسول الله است من بنی خود را که در آن نام با سبب که از قریش می طلبیم و در آنجا
 و از آن خود فرمود گفت بنویس هذا ما تفرقه و یکنون عبد الله سبل بنی خود و حضرت ای رسول الله علیه السلام با سبب که از قریش می طلبیم و در آنجا

[illegible]

نور

بیت کردند که حضرت بکرت از ایشان روز و یک روز بر آمد چون نامی شد نه بیعت را نیکسند خروج کردند و بجای اعلی خود درینا
و اکثر رسیدند سوگفت که چون سخن تمام حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را خبر دادند حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه بکرت از ایشان
برخواستند و بمن گفتم ای احمد این را چه در کار تو که مرا گفتی چه را در آن رو بیک که چو بیت گفت ای احمد که حضرت فرموده
شد گفت ای کفایت برود حضرت عسکری پس بخت و خدا را بکرت صلوات بر حضرت محمد و آل محمد فرستاد و گفت ای احمد
دیدم روزی برای حضرت ای و در دو روز این فایز را بیک سوگفت محکم که ای احمد چند روز که در آنجا بودیم هر روز بخت حضرت بنام
و حضرت صاحب الامر و حضرت عسکری که پس چون روز و احوال شدند من صاحب الامر و در آن اهل قم بخت حضرت
احمد و دست است و گفت ای احمد این را در حق تو نزدیک شده و بخت من و تو بسیار روشنوار است از خدا و آل علیکم السلام
فرستاده شدت مطهری بود بر دست تو و بر ما دست سید العالم و بر بهترین جوانان اهل بیت بر وقت بر سر ما که
پدران بخت بر صلوات فرستاده و بر فرزندت طاعت خدا طلب می نمودم که نشان ترا دفع کردانه و دشمنی ترا شکوب کردانه و آنچه
دین ما را خوار و این را چون این گفت حضرت بکرت چندان که صلوات کرد از روی پاکش فریخته شد و من گفتم ای احمد این را
زیاده و قیده طلب کن که درین بخت بر تو جوارحت آفرینی حضرت ای احمد چون این را شنیدیم بنشین و چند بنشین اگر بخت
سوال از ما می بردا بخت جرت که ما شرف سمانی می کرد گفتی و تو گفتی حضرت دست بر زیر ما گردانده و بنده دیدم در
فرمودند که این را بیک برادر غریبی از خراج خود کنی و گفتی بر تو خدا و احمد و فرمودند که ما را خدا ضعیف و بخت
که چون بخت بنیم و بختی منزل اهلان رسیدیم احمد بکرت بودیم بر صلوات را عرض شد که از خود ما بیک سخن و چون بخت
رسیدیم و کارمان را پس فرمودند که ای احمد بخت را بر ما طلبید که در سلطان بر ما و بعد از آن گفت ای احمد دیدم و ما را بیک
ما بیک که خود بخت

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

نامتو فرزند خود نم گوار و در وقت کار کا را تو ز راب زنده شستم بآن در کات دونج و غوثت آید ۱۶ آن زن منم نام قندار
 در کات دینت در کات منم آن بان گفتند منم با کلام معروف و در باندان من کلام معروف و در کات دینت در کات منم آن بان
 خاندان خود فرزند معروف و در کات دینت در کات منم آن بان گفتند منم با کلام معروف و در باندان من کلام معروف و در کات دینت در کات منم آن بان
 دینت در کات منم آن بان گفتند منم با کلام معروف و در باندان من کلام معروف و در کات دینت در کات منم آن بان
 رسام بود که با کلام معروف و در باندان من کلام معروف و در کات دینت در کات منم آن بان
 و گفته که در کات دینت در کات منم آن بان گفتند منم با کلام معروف و در باندان من کلام معروف و در کات دینت در کات منم آن بان
 آسمان دینت در کات منم آن بان گفتند منم با کلام معروف و در باندان من کلام معروف و در کات دینت در کات منم آن بان
 آقا زنده شستم آن سرور که در کات دینت در کات منم آن بان گفتند منم با کلام معروف و در باندان من کلام معروف و در کات دینت در کات منم آن بان
 بخیرم آن زن سخن فرموده عطر آفرشت شست حق تعالی خط مبارک او ترینه او از معایب اهل لغات و فضیلت ادبی آید
 فرستاد و در کات دینت در کات منم آن بان گفتند منم با کلام معروف و در باندان من کلام معروف و در کات دینت در کات منم آن بان
 آید من هر دو مبارک آن حضرت نه خشت و گفت آن کا فر باجم او اهل حضرت است ملک شود بر دوزخین کرد و فرمود با دربار
 از دو دیار خود او مسکن تا در آنجا ای بنور و بی غلام کرد و جمعی از فرزندش و کبارت معرفت در راه فریاد آوردند
 میسر در بر بود و اید او از او که این زمین داری شیران و در دینت در کات منم آن بان گفتند منم با کلام معروف و در باندان من کلام معروف و در کات دینت در کات منم آن بان
 کمین هر سرخ از خود چه خردم اهل برادر بهر با هم با جمیع کرده بهر با آن کا فر عیبه را ترغیب دادند و فرمود بر این آن
 بختند و شیران را بهر حال آن خواستند و جان بهر از دست گرفت بشیر بیاد زان اختران بگذشت و قدم بر سر آمدند
 و کبک با جوی که در راه با همی آن را بهر آید و بهر دیدن زنان آن عیبه که از او که گفتی بهر جمعی می آید که در کات دینت در کات منم آن بان

بدرست فی حدیثی که در آن آمده است که هر که در این راه باشد...

و اما این که در حدیث آمده است که هر که در این راه باشد...

در حدیثی که در آن آمده است که هر که در این راه باشد...

و اما

و اما این که در حدیث آمده است که هر که در این راه باشد...

